



دانشگاه پیام نور

دانشکده علوم انسانی
گروه ادبیات فارسی

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد
رشته زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه پیام نور	
کتابخانه مرکزی	
PIR	کتابخانه
۱۹۰	کتابخانه
۸۴۶۲۷۱	کتابخانه

عنوان:

نیمه‌ی ناتمام

- در اشعار فروغ و شاملو -

استاد راهنما

دکتر نرگس محمدی بدر

استاد مشاور

دکتر حمیرا زمردی

نام مؤلف

آریا نگین تاجی

تابستان ۱۳۸۴

۹۵۶۴۷

کتابخانه مرکزی
دانشگاه پیام نور

۱۳۸۷ / ۲ / ۱۹

تصویب نامه

پایان نامه تحت عنوان :

نیمه ناتمام در اشعار فروغ و شاملو

تاریخ دفاع: ۸۴/۶/۱۶ نمره: ۱۹/۷۵ درجه ارزشیابی: عالی

اعضای هیات داوران :

نام و نام خانوادگی هیات داوران مرتبه علمی امضا

استاد راهنما

خانم دکتر محمدی بدر

استاد مشاور

خانم دکتر زمردی

استاد داور

آقای دکتر نجف دری

نماینده محترم گروه

خانم دکتر محمدی بدر

۱۳۸۵

از طرف

از طرف

۱۳۸۵

از طرف

به جوانی خواهرم
به خاطر بیماری اش
و خواهرانم
به خاطر چیز هایی که به آنها نداده ام

از الف با تا یا

نام هایی که از یادم نمی روند

با احترام و سپاس از

استاد راهنمای دلسوز و گرانقدر: خانم دکتر، نرگس محمدی پدر

استاد مشاور ارجمند و محترم: خانم دکتر، حمیرا زمردی

استاد داور والا و بزرگوار: آقای دکتر، حسین نجفداری

فهرست مطالب

الف	فهرست مطالب
۱	فصل اول: کلیات
۲	مقدمه
۵	۱-۱- ادیان - اساطیر و دو نیمه‌ی ناتمام (مرد و زن)
۱۱	۲-۱- افلاطون و نیمه‌ی ناتمام
۱۴	۳-۱- یونگ و نیمه‌ی ناتمام
۱۸	۴-۱- ادبیات و نیمه‌ی ناتمام
۱۸	۱-۴-۱- ادبیات کلاسیک و نیمه‌ی ناتمام
۲۱	۲-۴-۱- ادبیات معاصر و نیمه‌ی ناتمام
۲۷	فصل دوم: نیمه‌ی ناتمام فروغ
۳۴	۱-۲- نیمه‌ی ناتمام و دوره‌ی اول شعری فروغ: اسیر، دیوار، عصیان
۵۵	۲-۲- نیمه‌ی ناتمام فروغ در دوره‌ی دوم شعری
۵۵	۱-۲-۲- تولدی دیگر
۶۸	۲-۲-۲- ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد
۸۶	فصل سوم: نیمه‌ی ناتمام شاملو
۹۰	۱-۳- دوره‌ی کوچه
۱۲۶	۲-۳- دوره‌ی خانه - یا دوره‌ی آیدانویسی
۱۵۱	فصل چهارم: تطبیق و نتیجه‌گیری
۱۹۰	کتابنامه

نام خانوادگی دانشجو : نگین تاجی نام : آریا
 عنوان پایان نامه : نیمه‌ی ناتمام در اشعار فروغ و شاملو
 استاد راهنما: دکتر نرگس محمدی بدر
 استاد مشاور : دکتر حمیرا زمردی
 مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد رشته : زبان و ادبیات فارسی
 دانشگاه : پیام نور مرکز تهران
 دانشکده : علوم انسانی تاریخ فارغ‌التحصیلی : تابستان ۸۴
 واژگان کلیدی: نیمه‌ی ناتمام، اشعار عاشقانه، فروغ، شاملو، ادبیات معاصر، آیدا.

چکیده:

زن در اسطوره‌ی آفرینش آفرینه‌ی درجه دو است؛ از این رو نیمه‌ی ناتمام قبل از مرد در مورد زن مصداق دارد. مرد هم نیمه‌ی ناتمام است چرا که مرد و زن هر دو براساس اسطوره‌ای که آریستوفانس در مهمانی افلاطون باز می‌گوید با پیدا کردن هم کامل می‌شوند. در آثار یونگ دو کهن الگوی مهم به نام آنیما و آنیموس داریم. آنیما جنبه‌ی زنانه‌ی روان مرد است و آنیموس جنبه‌ی مردانه‌ی روان زن.

در این نوشتار نیمه‌ی ناتمام آدمی همان جفت اوست. در دنیای ادبیات، اشعار عاشقانه یا لیریک جایگاهی برای توصیف این نیمه‌ی ناتمام است. ما نیز خط توصیفی دو شاعر گرانقدر یعنی فروغ و شاملو را در اشعار عاشقانه‌ی آنها دنبال می‌کنیم. و باهم تطبیق می‌دهیم. فروغ در ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد به تنهایی خودش ایمان پیدا می‌کند و شاملو در نیم شبان عمر خویش آیدا را در رأس آرمان‌های خود قرار می‌دهد تا جایی که دو کتاب شاعر به نام این نیمه گذاشته می‌شود.

تعریف مسأله

نیمه‌ی ناتمام هر یک از ما یک نیمه‌ی ناتمام دیگر است که آن دو با پیدا کردن هم کامل می‌شوند. این نیمه‌ی ناتمام در نوشته‌های یونگ از ابتدا به صورت یک کهن الگوی نرینه روان و مادینه روان در درون هر یک از ما وجود دارد و همین موضوع این آمادگی را به ما می‌دهد تا ویژگیهای معینی از جنس مخالف را دوست داشته باشیم. اصولاً همین کهن الگوی درونی است که ما را برای شناخت نیمه‌ی ناتمام در دنیای بیرون یاری می‌دهد.

این دو نیمه‌ی ناتمام در ابتدا در عهد اسطوره‌ها به صورت موجودی یگانه با چهار دست و چهار پا و ... به صورت دایره به هم متصل بوده‌اند تا جایی که یکی به حساب می‌آمده‌اند؛ اما خدایان به خاطر اینکه قدرت این موجود را کم کنند او را به دو نیم کردند. از این رو است که بعد از جدایی هر نیمه دنبال نیمه‌ی ناتمام خود می‌گردد. این اسطوره از زبان آریستوفانس در مهمانی افلاطون بیان شده است.

از این رو بی‌شک هر شعر عاشقانه به خاطر جلب توجه یا علاقه به آن نیمه‌ی ناتمام دیگر سروده می‌شود و هم اینکه توصیفاتی که از آن نیمه‌ی دیگر در شعر ارائه می‌شود با زن ذهنی و درونی شاعر که همان آنیماست یا اگر شاعر زن باشد با آنیموس او مطابقت دارد.

ما در این پایان‌نامه به خاطر اینکه مقصود از هر دو نیمه‌ی ناتمام مردانه و زنانه ایفا شود دو شاعر یکی زن و یکی مرد را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

پیشینه تحقیق

یادآوری این نکته ضروری است که این پایان‌نامه به این خاطر در ذهن من جرقه زد که هر دو شاعر آشکارا از نیمه‌ی ناتمام در شعر خود نوشته‌اند. شاملو نوشته است:

او را می‌بینم، او را می‌شناسم

(هوای تازه، ص ۲۷۷)

روح نیمه‌اش در انتظار نیم دیگر خود درد می‌کشد.

و فروغ سروده است:

و چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد

و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد
(تولدی دی‌گر، ص ۱۱۰)

تا حال حاضر تا جایی که اطلاع دارم کاری علمی و منسجم در این خصوص صورت نگرفته است؛ اما ما جای پای این نیمه‌ی ناتمام را در اسطوره‌ی آفرینش، مهمانی افلاطون و همچنین آنیما و آنیموس یونگ که جنبه‌ی درونی این نیمه‌ی ناتمام است می‌بینیم. من نیز در فصل اول پایان‌نامه برای روشن شدن بیشتر موضوع به آنان پرداخته‌ام.

روش کار

در فصل اول همچنان که گفتم به ریشه‌یابی این نیمه در کتابهای دیگر پرداخته‌ام. در فصل دوم با توجه به دو دوره‌ی شعری در کار فروغ، شعرهای این شاعر را راجع به آن نیمه تجزیه و تحلیل کرده‌ام. در فصل سوم شعرهای شاملو را مثل کار فروغ با توجه به دو دوره‌ی شعری مورد بررسی قرار داده‌ام. و در آخر که فصل چهارم است به تطبیق شعرهای این دو شاعر با هم پرداخته‌ام. و با نتیجه‌گیری بر اساس این تطبیق کار را به پایان رسانده‌ام. این کار به صورت کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است. برای شکل‌گیری و ساختار این پایان‌نامه اول منابع و مواد لازم را جمع‌آوری و بعد شروع به فیش‌برداری کرده‌ام. دسته‌بندی فیش‌ها در مرحله‌ی دوم بوده است و در آخر بر اساس تدوین و تنظیم فیش‌ها، کار هر دو شاعر را تجزیه و تحلیل کرده‌ام. لازم به ذکر است که این کار یک کار تحلیلی بوده است. و چون در این خصوص کاری آنچنان که باید و شاید صورت نگرفته است، پس تمام تجزیه و تحلیل شعرها و تطبیق آنها به قلم خود نویسنده بوده است.

سؤالات اصلی تحقیق

در این پایان‌نامه باید بدانیم که چه مقصودی از نیمه‌ی ناتمام در این تحقیق متصور است. بعد اینکه این دو شاعر هر یک چگونه نیمه‌ی ناتمام خود را در شعرهایشان تجسم بخشیده‌اند و توصیف کرده‌اند و در آخر آیا این دو نیمه‌ی ناتمام شعری مکمل هم هستند یا نه؟

فرضیه‌ها

نیمه‌ی ناتمام همان جفت آدمی در واقعیت دنیای بیرون است. این نیمه گاه در شعر شاعر به صورت همسر یا چهره‌ی عینی خودش را نشان داده است گاه نیز به صورت معشوق اساطیری و رؤیایی توصیف شده است. خط توصیفی شاملو برای این نیمه اسطوره‌وار، گاه دست یافتنی و گاه دست نیافتنی است. خط توصیفی فروغ راجع به آن نیمه با خواهش‌های تن و روح توأم است. این دو نیمه در شعرهای هر دو شاعر اغلب مکمل همدیگر نیستند.

هدف‌ها

هدف ما در این پایان‌نامه این است که به دنیای عاشقانه‌ی دو شاعر بهتر نگاه کنیم. با این تحقیق پرده از روح شاعر بر می‌داریم یا به دغدغه‌های روحی و روانی شاعر نقب می‌زنیم و هم از خلق و خواها، ویژگیها و خواهشهای درون شاعر با خبر

می‌شویم و هم از ویژگیهای آن نیمه‌ی دیگر. آن وقت با تجزیه و تحلیل توصیفاتی که شاعر از آن نیمه ارائه داده است از شعر بیشتر لذت می‌بریم. در این کار ما جهان‌بینی هر دو شاعر را راجع به آن نیمه با هم می‌سنجیم.

استفاده‌کنندگان از پایان‌نامه

- ۱- پژوهندگانی که به طور آزاد و دور از چارچوب به نقد اشعار شاملو و فروغ می‌پردازند.
- ۲- ادیبانی که خود در زمینه‌ی شعر و داستان این مرز و بوم قلم می‌زنند.
- ۳- علاقه‌مندان به شناخت شعر فارسی معاصر.
- ۴- دانشجویان کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی.
- ۵- مؤسسات و عزیزانی که به فکر نوشتن تاریخ ادبیات معاصر می‌باشند.
- ۶- نهادها و سازمانهایی که درباره‌ی زبان و ادبیات فارسی پژوهش می‌کنند.

و ...

فصل اول

کلیات

مقدمه

قانون اول انرژی می‌گوید:

پایان‌نامه! چیزی است که نه تولید می‌شود و نه از بین می‌رود، بلکه از حالتی به حالت دیگر در می‌آید!

وقتی ما درباره‌ی موضوعی خاص در یک اثر تحقیق می‌کنیم، شاید سعی می‌کنیم همه چیز اثر را حتی به زور به سمت آن اندیشه سوق دهیم. اما واقعیت این است که همیشه این طور نیست، بلکه تلاش و سخت‌کوشی ماست که باعث می‌شود آن اثر خودش را اینطوری نشان بدهد. فارغ از این زور و سخت‌کوشی نیمه‌ی ناتمام در اشعار فروغ و شاملو طنینی وسیع و عمیق دارد.

در نگاهی کلان، بی‌تفاوتی، عشق و تنفر سه مقوله‌ی ساده اما در عین حال پیچیده‌ای است که روابط این دو نیمه را تعیین می‌کنند. بی‌تفاوت و ساده از کنار هم در خیابان می‌گذریم. در تاکسی کنار هم می‌نشینیم. شاید سر صحبت درباره‌ی فلان موسیقیدان یا شاعر آغاز شود. گاهی وقتها همسایه‌ایم. گاهی وقتها همشهری، گاهی وقتها هموطن و گاهی وقتها هم جهانی. اما کافی است با نگاهی و لبخندی عاشق شویم، آن وقت فاصله‌ها برداشته می‌شوند. می‌شویم همروح، همزاد! ولی پایان راه نیست تازه آغاز راه است. برای شناخت آدمها از هم هیچ چیز بهتر از هم‌خانه‌ای نیست. می‌مانیم اگر سازگار باشیم و نیمه‌ی ناتمام هم؛ وگرنه با «چمدانی که به اندازه‌ی تنهایی جا دارد»، در شبی یا روزی، آفتابی یا بارانی می‌زنیم بیرون، پشت سرمان را هم نگاه نمی‌کنیم.

چه ساده و چه پیچیده اشتباه آدمی جای عشق را به نفرت واگذار می‌کند. آن وقت با نفرینی آن نیمه‌ی دیگر را واگذار می‌کنیم به خدا!

این دو نیمه گاهی نزدیکند مثل کنار من چسبیده به من شاملو، گاهی در عظیم‌ترین فاصله از دو کوره‌ی متفاوتند مثل مردان مریخی و زنان ونوسی جان کری، گاهی یکی سر به بیابان گذاشته است مثل مجنون برای لیلی، گاهی به خاطر هم تا سر حد مرگ رفته‌اند و خودکشی کرده‌اند مثل رومیو و ژولیت شکسپیر، گاهی یکی به دیگری خیانت کرده است مثل مادام بوداری گوستاو فلوبر، گاهی یکی از دیگری متنفر است مثل آنای جان شیفته‌ی رومن رولان، گاهی یکی در کمال مردانگی! شبی آن نیمه را باردار کرده است و بعد به سراغ کار خودش رفته است، مثل رستم و تهمینه، مثل

پرنندگان خارزار کالین مک کالو، گاهی یکی به خاطر بی‌پناهی هوو را تحمل کرده است مثل شوهر آهو خانم علی‌محمد افغانی، گاهی یکی بی‌حضور دیگری مقاومت کرده است مثل جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی، گاهی یکی باید فقط به نیمه‌ی ناتمام دیگری بپیوندد حالا هر کس می‌خواهد باشد مثل داستان نفتی صادق چوبک، گاهی یکی دیگری را به خاطر توهمی قطعه‌قطعه کرده است مثل بوف کور صادق هدایت، گاهی یکی به خاطر خیانتی دیگری را کشته است گاهی هم این نیمه با نیمه‌ی دیگری دست به یکی کرده تا سر آن نیمه‌ی اولی را زیر آب کنند مثل پر بودن حوادث روزنامه‌ها، گاهی هم هر دو برای هم نمونه‌ی شرافت‌اند مثل پنه لوب و اودیسیوس هومر، گاهی هم یکی بی‌خیال‌تر از این حرفهاست مثل ابلوموف ایوان گنچارف، و گاهی هم نام کتابها و فیلمها شده مثل فیلم نیمه‌ی پنهان تهمینه میلانی یا رمان نیمه‌ی غایب حسین سنابور یا نیمه‌های ناتمام پوران فرخزاد ...

این دو نیمه علاوه بر رابطه‌های فردی و عاطفی در رابطه‌های اجتماعی نیز مثل جدال روز و شب فرشها و جاروهای فروغ با هم برخورد کرده‌اند. جدالی که مثل جدال روز و شب تابستان و زمستان تمامی ندارد. چه ضرب‌المثل‌ها، چه کتابها و چه افسانه‌هایی که درباره‌ی بی‌وفایی زنان و نادانی آنان و همچنین مکاری و شیطان صفتی آنان نوشته شده است. چه کتابهایی نیز درباره‌ی تسلط و زورگویی مردان و احقاق حقوق زنان به نگارش در نیامده است تا جایی که فیمینیسیم نهضتی بر ضد تسلط و قدرت مردانه به راه انداخت. انگار افسون قدرت آدمی را اگر از آدمی دور کرده است از عشق هم دور کرده است.

نیمه‌ی ناتمام آدمی همان جفت اوست، چه این جفت به نام همسر در زندگی شخص تحقق یافته باشد، چه فارغ از قراردادهای عرفها و ارزشها خودش را نشان دهد و چه در دنیای ذهنی نام معشوق اساطیری و رؤیایی به خودش گرفته باشد. در این نوشتار نیمه‌ی ناتمام دو شاعر بزرگ ادبیات معاصر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. دو شاعر عزیزی که در عاشقانه‌های خود با نیمه‌ی ناتمام خویش به ترنم نشسته‌اند. ترنمی که مطمئناً شاعر هنگام سرایش شعر، آن نیمه‌ی ناتمام دیگرش را در ذهن و روان خویش مجسم کرده است یا آنکه آن نیمه‌ی ناتمام، شاعر را غافلگیر کرده است تا نصف شبی، بعد از ظهری، دم صبحی او را وا دارد تا قلم به دست بگیرد و تجلیات نیمه‌ی ناتمام درونی‌اش را بر کاغذ ثبت کند. بی‌شک آنچه بر کاغذ می‌آید، حرفی، تصویری و توصیفی است که ما را در شناخت آن نیمه‌ی ناتمام و حتی خود شاعر یاری می‌دهد.

دو شاعر گرانقدر که به آنان خواهیم پرداخت بی‌تردید از تأثیرگذاران بی‌حد و مرز شعر معاصر هستند. هر دو آنها بیشتر از شاعران هم عصر خود و حتی از امروزی‌ها از نیمه‌ی ناتمام خویش گفته‌اند و سروده‌اند. برای پیدا کردن این دو شاعر نیازی به ذره‌بین نیست؛ چرا که علاقه‌مندان به شعر فارسی بر این موضوع متفق‌القولند. این دو شاعر یکی شاملوست. شاملویی که از اشرف کاظمیه زن اولش و طوسی حائری زن دومش می‌گذرد تا به نیمه‌ی ناتمام واقعی برسد. به آیدا سرکیسیان. آیدایی که نام دو کتاب شاملو را با خود یدک می‌کشد. آیدا در آینه و آیدا؛ درخت و خنجر و خاطره. خود شاملو به این موضوع معترف است. او در صفحات آخر هوای تازه، در یادداشت‌هایش زیر واژه‌ی رکسانا می‌نویسد: «به هر

حال رکسانا با مفهوم روشن و روشنایی که در پس آن نهان بود نام زنی فرض شد که عشق‌اش نور و رهایی و امید است. زنی که می‌بایست دوازده سالی بگذرد تا در آیدا در آینه شکل بگیرد و واقعیت پیدا کند.» (شاملو، ۱۳۸۳، ۱۰۶۲)

حتی شاعر آشکارا نیمه‌ی ناتمام را در شعرهایش آورده است:

او را می‌بینم، او را می‌شناسم

روح نیمه‌اش در انتظار نیم دیگر خود درد می‌کشد. (هوای تازه، ص ۲۷۷)

شاعر دیگر فروغ است. زنی پر آوازه در ادبیات معاصر ایران که اگر چه زندگی‌اش با شاملو متفاوت است؛ اما شعرش همپای این شاعر می‌درخشد. شعرهای این شاعر اگر چه در کتاب آخر به تنهایی ایمان می‌آورد؛ اما اغلب کش و قوس روحی او را با آن نیمه‌ی دیگر بیان می‌کنند. او نیز مثل شاملو نیمه‌ی ناتمام را در شعرهایش آورده است.

و چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد

و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد (تولدی دیگر، ص ۱۱۰)

بی‌شک هر شعر عاشقانه هنگام سرایش مخاطبی خاص دارد. حال چه این مخاطب برای شاعر آشنا باشد و ملموس و چه رؤیایی و اساطیری، اما به یقین همان نیمه‌ی ناتمام است.

هر اهل ادبیاتی - ادبیات معاصر - می‌داند که ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ ایمان به تنهایی خود شاعر است. و آیدا که اسطوره نیمه‌ی ناتمام شعر معاصر است برای شاملو فسخ عزیزت جاودانه بود.

می‌دانیم نوشته‌هایی که درباره‌ی فروغ و شاملو به چاپ رسیده است از تعداد کتابهای چاپی آن دو متجاوز است. خوب بودن یا بد بودن این کارها را هم پذیرش از طرف جامعه‌ی ادبی و خوانندگان و هم زمان تعیین می‌کند. این بررسی یک بررسی تحلیلی است که به درد خوانش می‌خورد چه از طرف علاقه‌مندان به شعر فارسی، چه اهالی ادبیات معاصر که قلم می‌زنند و چه آنانی که نقد می‌کنند و در کار پژوهش هستند. بررسی و نوشتن درباره‌ی ادبیات و تحلیل آثار ادبی به پیشرفت ادبیات و ظهور اندیشه‌های جدید کمک می‌کند. می‌توان همین نیمه‌ی ناتمام را در مورد شعرهای عاشقانه‌ی شاعران دیگر نیز پیاده کرد. در پایان نکته‌ای که شایان توجه است این که در مورد نقل قول‌ها و شعرهای هر دو شاعر نوشتار خاص آنها در کتابهایشان رعایت شده است؛ مثل زنده‌گی در شعر شاملو به جای زندگی، یا میروم در کار فروغ به جای می‌روم یا چسبیدن علامت جمع به کلمه مثل دستها و ...

به هر حال آفرینش را عشق خدایی آغاز کرد و زندگی این دنیا را عشق آدم به زنش حوا، این دو نیمه‌ی ناتمام.

ادیان - اساطیر و دو نیمه‌ی ناتمام (مرد و زن)

نیمه‌ی ناتمام اغلب در مورد زن بیان می‌شود و این به ناخودآگاه آدمی بر می‌گردد؛ چرا که زن در اسطوره‌ی آفرینش آفرینه‌ی درجه دو است. راستی چرا آدمی دو نیمه شده است در حالی که تنها متولد می‌شویم و تنها می‌میریم و بین این دو تنهایی باز از تنهایی می‌ترسیم و می‌خواهیم این خلأ را پر کنیم؟ بین این دو تنهایی نیمه‌ها همدیگر را می‌یابند. در حالی که هیچ کدام از نظر زمانی همزاد هم نیستند. آمار دقیق ندارم اما در دنیا نوزادان زیادی با هم متولد می‌شوند اما کمتر زن و مردی داریم که اثبات کنند حالا که زن و شوهرند درست در یک زمان ثانیه‌ای و حتی دقیقه‌ای متولد شده‌اند. هم زادانی که تحت نام دو قلو زاده می‌شوند - منظور دختر و پسر - شرعاً اگر علاقه‌ی وافر هم بین آنها باشد وقت پیوند با نیمه‌ی دیگر هر کدام به راهی می‌روند؛ چرا که از همان ابتدا تحت دو نام دیگر شناخته شده‌اند: برادر و خواهر، و نه به نام مرد و زن. جالب است که «در اساطیر هند نسل آدمی از دو برادر و خواهری توأمان به نام‌های یم و یمی تداوم می‌یابد.» (زمردی، ۱۳۸۲، ۲۴۱). و این اسطوره قشنگ‌ترین دلیلی است راجع به این دو نیمه‌ی ناتمام که همزادند. آیا همین مرد و زنی که به هم می‌پیچند روح آنها نیز همین طوری به هم پیچ خورده است؟ یا نه، فقط ضرورت زندگی است که آنها را به هم مبتلا کرده است و روح احساس مجردی است که ذهن خیال‌پرداز آدمی برای جاودانگی خویش طراحی کرده است. حالا که ما مبتلا به این ضرورت زندگی هستیم مبتلا به این نیمه‌ی دیگر، این نیمه‌ی ناتمام، تکلیف راه‌های ناتمام چه می‌شود؟ طلاق‌ها که به ما دروغ نمی‌گویند. اصلاً این هم‌زادی که هیچ وقت هم زمان ما زاده نمی‌شود و فقط در محدوده‌ی یک امر ذهنی باقی می‌ماند چرا هیچ گاه تا قبل از بلوغ و جوانی خودش را نشان نمی‌دهد؟

آیا فقط غریزه جنسی است که ما را به جستجوی این نیمه‌ی دیگر وا می‌دارد یا امری دیگر؟ امر دیگر اینکه خدا آدمی را بزرگسال آفریده است بی‌آنکه کودکی و نوجوانی را پشت سر گذاشته باشد، و جفت او را هم بزرگسال و فقط برای آرامش او؟ آیا اگر این غریزه نبود ما باز هم به جستجوی می‌پرداختیم. اینجا تکلیف آدم‌های مخنت چه می‌شود؟ آیا آنان دو نیمه‌ی کامل‌اند؟ با وجود طلاق‌ها باید این دو نیمه را دسته‌بندی کرد. ۱- دو نیمه‌ی کاذب ۲- دو نیمه‌ی حقیقی. چرا ما گاهی این نیمه را اشتباه می‌گیریم؟ کجای کار می‌لنگد در مقابل آن نیمه‌های حقیقی که در لباس سفید عروسی می‌آیند و در کفن سفید بر می‌گردند؟ قسمت و تقدیر مشترکی که همیشه وقت ازدواج مثل سلام و خداحافظی مهمانی‌ها از دهان بزرگان خانواده شنیده می‌شود چرا در زمانی دیگر به قسمتی دیگر تغییر ماهیت می‌دهد؟! چرا این دو نیمه از کنار هم بودن خسته و درمانده می‌شوند؟! کدام نیمه زودتر از دیگری این خستگی به سراغش می‌آید؟ اصلاً چرا این نیمه‌ی ناتمام عموماً در محدوده جغرافیایی کشوری و ملی می‌گنجد؟ چرا نیمه‌ی ناتمام من ایرانی، در سوئد دنیا نمی‌آید و نیمه‌ی ناتمام سوئدی در ژاپن؟! و چرا فقط به یک نیمه اجازه انتخاب داده شده است؟!

باور کنید می‌شود صد تا سؤال دیگر نوشت و به آنان جواب نداد. روی هم رفته دو نام زن و مرد تحت عنوان زیبا و شاعرانه‌ی دو نیمه‌ی ناتمام - آن هم زیر یک سقف - «تا بویی» است که گریز از آن با عرف و ارزش هر جامعه‌ای سازگار نیست. به هر حال ضرورت زندگی و موقعیت‌ها است که این دو نیمه را به هم نزدیک و مبتلا می‌سازد نه یک ذهنیت از پیش تعیین شده و آرمان‌گرا از طرف هر دو نیمه. چند درصد از ما اعتراف می‌کنیم که عاشقانه انتخاب کرده‌ایم. چند درصد از ما بعد از سالی زندگی به همان عشق روزهای اول معترف‌ایم. به دیگران سپردن این انتخاب و معرفی از طریق دوستان و آشنایان و خانواده که در گذشته همیشه بوده و در حال حاضر در جامعه نیز به راه خود ادامه می‌دهد. چرا برای دختری زیبا نیمه‌های ناتمام زیادی هست اما برای دختر در خانه مانده‌ی زشت سیما نیمه‌ی ناتمامی نیست؟ برعکس آن، مردی در موقعیت مقام و تحصیل و پول کجا قابل مقایسه با مرد ناداری است که باید بخت خود را خیلی جاها آزمایش بکند. پس نیمه‌ی ناتمام ما را موقعیت‌ها تعیین می‌کند نه خود آن نیمه. حالا مادر بزرگ من دلخوش باشد که عقد پسر عمو و دختر عمو را در آسمان‌ها بسته‌اند و در هر خواستگاری جواب بدهد؛ «تا ببینم قسمت چه می‌خواهد!» پس لعنت به این قسمت و تقدیری که با این دو نیمه چه‌ها که نکرده است و نمی‌کند. پس نیمه‌ی ناتمام آدمی متغیر است. متغیر است با توجه به موقعیتش در زمان‌های مختلف. نیمه‌ی ناتمام واقعی جدا شده‌ای که از پیش تعیین شده و باید دنبالش بگردیم و پیدایش کنیم وجود ندارد. نیمه‌ی ناتمام فقط یک مفهوم ذهنی زیبا است و من هم با توجه به همین مفهوم ذهنی زیبا به این زن و مرد نگاه می‌کنم. زن و مردی که از همان هفته‌های آغازین آفرینش به قدرت خدا پی بردند و وقتی دستشان از همه جا کوتاه گشت و از پناهگاهی امن دور افتادند، چاره‌ای ندیدند جز اینکه به هم پناه ببرند. پناهی متقابل، زن پناهی برای مرد، مرد پناهی برای زن. این گونه این دو دو نیمه شدند که هیچ کدام بی‌حضور دیگری معنا نمی‌یافت و هنوز هم این بی‌معنایی بی‌حضور دیگری مثل سایه‌ای از هر مرد و زنی جدا نمی‌شود.

از نوشته‌ها و گفته‌ها چنین بر می‌آید که نیمه‌ی ناتمام مربوط به آدمی است. اما آیا اگر با همین نگاه به پیرامون خویش نظر کنیم همه چیز - با کمی اغراق - دو نیمه‌ی ناتمام نیست؟! شکی نیست که تمام موجودات زنده جفت دارند و از دو پاره‌ی نر و ماده ساخته شده‌اند. سراغ آن موجودات زنده‌ای را نیز که جفت ندارند باید در اسطوره‌ها گرفت. مثل کیومرث (انسان - غول اولیه) در اسطوره‌های ایرانی یا پان‌گو (انسان غول اولیه) در اسطوره‌های چینی و همچنین پرنده‌ای به نام ققنوس! در لغت‌نامه‌ی دهخدا می‌خوانیم:

«ققنوس: مرغی است بغایت خوشرنگ و خوش آواز ... گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال بر هم زند چنانکه آتش از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و او را جفت نمی‌باشد.» (دهخدا، ۱۳۷۳، ۱۵۵۷۹، جلد یازدهم). با این وجود انگار که جفت او آتش باشد!!

آیا عشق دو نیمه‌ی آدمی به هم، رگ و ریشه‌اش، در ترس از انقراض نسلش نهفته است؟! گویی از بحث دور افتادیم همین ادبیات خود دو نیمه شده است، نیمه‌ای که نامش شعر است و آن نیمه‌ی دیگر که نثر نام گرفته است. حتی زمان در یک دید کلی دو نیمه شده است. یک نیمه شب و نیمی دیگر روز. مکان نیز دو نیمه شده است. دنیا و آخرت! زمین و آسمان که جفت هم می‌آیند آیا دو نیمه‌ی ناتمام هم نیستند؟

شاملو می نویسد:

می خواهم آب شوم

در گستره‌ی افق

آنجا که دریا به آخر می‌رسد

و آسمان آغاز می‌شود

می‌خواهم با هر آنچه مرا در بر گرفته یکی شوم. (شاملو، ۱۳۷۶، ۴۲۱)

ببینید چقدر شاعرانه آسمان و زمین به هم وصلند.

«در تاریخ ادیان وصلت آسمان و زمین به عنوان نخستین ازدواج مقدس که خدایان از آن پیروی می‌کنند ستوده شده است. اساطیر یونان و روم نیز بر همسری آسمان و زمین (اورانوس، Uranus و گایا، Gaia) به عنوان قدیمی‌ترین خدایان افسانه‌ای گواهی می‌دهند. مطابق روایات چینی خلقت آسمان و زمین از دو عنصر یانگ (مذکر، آسمان) و یین (مؤنث، زمین) ناشی شده و در پی این آمیزش، انسان آفریده شده است... نمودار دوگانه‌ی یانگ و یین که در اساطیر چین مظهر آسمان و زمینند در روایت هندی - ایرانی و یهودی با تعبیر پدر بودن آسمان و مادر بودن زمین تجسم یافته‌اند چنانکه در ریگ ودای می‌خوانیم، آسمان پدر و به وجود آورنده من است: ناف زمین خویشاوند من و زمین وسیع مادر من است... الیاده نیز خاطر نشان می‌سازد که مطابق ادعیه و متون دینی خدای آسمان، پدر و زمین، مادر نامیده شده است و در رمزپردازی‌های جنسی آفرینش کیهان، آسمان زمین را در آغوش می‌گیرد و با باران باردار می‌کند.» (زمردی، ۱۳۸۲، ۶-۵).

هم‌چون زمین که دو نیمه شده است و نیمه‌ای با نام شمال سرسبزی و طراوت و رفاه را تداعی می‌کند و نیمه‌ای جنوب که گرما و فقری و پایین دستی را تداعی می‌کند، آخرت نیز دو نیمه شده است نیمه‌ای هراسناک که جهنم نام گرفته است و آتش آن گرمای جنوب را تداعی می‌کند و نیمه‌ی آرامش بخش دیگر به نام بهشت که درخت‌ها و چشمه‌ساران آن تن به سرسبزی شمال می‌ساید.

«درگاهان (بخش کهن‌تر اوستا) سپند مینو (روح مقدس و جلوه اورمزد) اینگره مینو (روح خرابکار، اهرمن) چون دو همزاد به شمال می‌روند. سپس اورمزد مستقیماً در برابر اهریمن قرار می‌گیرد. بعدها در باورهای زروانی اصل این دو را یکی می‌دانند...» (آموزگار، ۱۳۷۶، ۱۴). چرا که نطفه‌ی اهریمن و اورمزد با هم در بطن او بسته می‌شود. حتی اهریمن زودتر به دنیا می‌آید.

«... زیرا چون تو باشی قلمرو آفرینش را با یزدان به دو بخش خواهم کرد و من بر نیمی از آن فرمانروایی

خواهم داشت شاید از آن نیمه که خاص پروردگار است بخشی نیز بهره‌ی من گردد...» (میلتون، ۱۳۷۹،

منظومه ی چهارم).

جالب است که زن نیز در اسطوره‌ها همچون اهورا و اهریمن دو پاره دارد: ۱- زن اثیری ۲- لکاته (جهی) در اسطوره‌های آفرینش زن از آدمی متولد می‌شود، گفتگوی خدا با آدم است و گفتگوی شیطان با زن، انگار که پاره‌ی اثیری آن گفتگوی خدا با آدم است و پاره‌ی دیگر آن گفتگوی شیطان! شیطان نزد متفکران غرب سوی تاریخ و منفی خداست و

یونگ می‌گفت: «ما باید از شر خدا به خیر خدا پناه ببریم.» دو پارگی خدا فقط از لحاظ وجودی نیست که حتی «در اسطوره‌های ایرانی در سه هزار سال اول جهان دو هستی دارد: یکی جهان متعلق به اورمزد که پر از نور، زندگی، دانایی، زیبایی، خوبی، شادی و تن‌درستی است... دوم جهان متعلق به اهریمن که تاریک است و مظهر نابودی و بدگویی و بیماری و غم...» (آموزگار، ۱۳۷۶، ۱۴-۱۳).

دین زردشت بر پایه‌ی همین نظام دو بنی ساخته شده است. اهورا و اهریمن، دو قدرتی که هم پایه‌ی هم پر زورند و اهورا با نیروی فکر، فلسفه و آگاهی از پیش آماده‌ای می‌خواهد بر او پیروز شود، اهورا از نبردی یک باره می‌ترسد. می‌خواهد نیروی او را رفته‌رفته به تحلیل برد. پس به او پیشنهاد آشتی می‌دهد:

«اورمزد می‌داند که اگر قرار باشد که نبرد تا ابد ادامه پیدا کند، اهریمن همه چیز را نابود خواهد کرد. از این رو پیشنهاد می‌کند که دورانی برای جدال و تاریخی برای واپسین نبرد معین شود... هدف اورمزد این است که در این مدت که جدال ادامه دارد (نه هزار سال) همه‌ی نیروی اهریمن به تحلیل رود...» (آموزگار، ۱۳۷۶، ۳۸).

در ادامه اهریمن بر اثر دعای اهورا بی‌هوش می‌شود و سه هزار سال طول می‌کشد تا اینکه جهی (دیو زن) دوباره اهریمن را به کارزار تشویق می‌کند. اهریمن در حمله‌ی دوم آفرینش‌های اورمزد را ناتوان می‌کند و حتی کیومرث نخستین بشر زمین را می‌کشد!

اسطوره‌ها قبل از ادیان وجود دارند یا اینکه اسطوره در زمان خودش دین بوده است. اسطوره و دین طوری در هم تنیده شده‌اند که گویا یکی نیمه‌ی دیگری شده است. اسطوره‌های فراوانی راجع به آفرینش این دو نیمه - زن و مرد - وجود دارد که تا اندازه‌ای شبیه‌اند:

«در روایات اساطیری بیشماری آفرینش انسان به یک جفت نر و ماده منسوب است. چنانکه بنابر اساطیر هند نسل آدمی از برادر و خواهری توأمان به نام‌های یمه و یمی تداوم می‌یابد و در روایات چینی از فوسی و نوگوا زوج نخستین که به هیئت اژدها - انسان هستند یاد شده و دو عنصر یانگ و یین (نر و ماده) نماد آسمان و زمین و همسری آغازین هستند که از ترکیب این دو خلقت آغاز می‌شود. در اساطیر ژاپن نیز از ازدواج دو برادر و خواهر به نام ایزاناگی و ایزانامی، نسل خدایان و خدا بانوان به وجود می‌آید و در پی آن انسان زاده می‌شود. اسطوره‌های آشوری نیز به آفرینش یک زوج لحمو و لحامو (نرینه و مادینه) به عنوان نخستین آفریدگار اشاره دارند و در اساطیر یونان نیز ایزدان یونانی که خالق انسان هستند زاده اتحاد اورانوس (آسمان) و گایا (زمین) تصور شده‌اند... در روایات یهودی آدم و حوا زوج نخستینند... و در متون مانوی گهمرد و مردیانه تمثیل زوج نخستین هستند... اساطیر مزدیسنی نیز مبتنی بر این هستند که از نطفه کیومرث که چهل سال در زمین می‌ماند ریباس تنی یک ساقه می‌روید که به یکدیگر پیوسته است و زوجی به نام مشی و مشیانه (نر و ماده) یا مهلی و مهلیانه، ماری و ماریانه، مردی و مردیانه نمود آن هستند.» (زمردی، ۱۳۸۲، ۲۴۱).

در تورات می‌خوانیم:

سپس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید.

(سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۸)

در این آیه آدم از همان ابتدا دو جنسیتی است هم نر است و هم ماده گویا آدم از همان ابتدا مخنث آفریده شده است. مرد است در عین حال زنانگی هم دارد. صوری نیست، درونی است. و این آیه درست به بحث یونگ در مورد آنیما، آنیموس - به ویژه آنیما، چون آدم مرد است در ابتدا - رابطه برقرار می‌کند. یعنی؛ جفت بیرونی هر کس از ابتدا درون اوست. و همین جفت درونی است که او را برای پیدا کردن جفت بیرونی یاری می‌دهد. ما همیشه به دنبال جفتی می‌گردیم که با رؤیاهای ما سازگاری داشته باشد. و شاید این جمله‌ی آشنایی که هیچ وقت کلیشه نمی‌شود - «انگار سالهاست می‌شناسمت!» به همین موضوع بر می‌گردد. دنبال کنیم که خدا این نر و ماده را چطوری از هم جدا کرد: و خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا بنزد آدم آورد و آدم گفت همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب نساء نامیده شد زیرا که از انسان گرفته شده است. از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهد بود.

(تورات، آیه‌ی ۲۱ تا ۲۵، سفر پیدایش، باب دوم)

این چنین شد که مادینگی آدم از او جدا شد تا دوباره نیز به او بپیوندد - «و یک تن خواهد بود.» - همان نیمه‌ی جدا شده و به زبانی گم شده که دوباره باید به نیمه‌ی خود باز گردد و یک تن بشود. جالب است که یک تن و نه یک روح! آیا نه این است که آمیزش روحی آدمی ممکن نیست بلکه این آمیزش فقط تنی و جنسی است؟! و در قرآن کریم آمده است: «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها...» ای مردم بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن جفت او را خلق کرد.

(سوره نساء، آیه‌ی ۱)

در اینجا نیز اول یک تن آفریده شده است و بعد جفت او از آن خلق شده است. زن از مرد آفریده شده است. در دین زرتشت انسان - غولی به نام «کیومرث» داریم که نمونه‌ی خلقت اولیه‌ی بشر است. کیومرث در حمله‌ی اهریمن می‌میرد. «از نطفه کیومرث که بر زمین ریخته می‌شود پس از چهل سال شاخه‌ای «ریواس» می‌روید که دارای دو ساق است و پانزده برگ ... این دو، همسان و همبالایند. تنشان در کمرگاه چنان به هم پیوند خورده که تشخیص اینکه کدام نر و کدام ماده است امکان‌پذیر نیست.» (آموزگار، ۱۳۷۶، ۴۵).

مهرداد بهار می‌نویسد: «مشی و مشیانه نام نخستین جفت انسانی در ادبیات پهلوی است. نام این دو در اوستای موجود نیامده است؛ ولی ظاهراً در بخش‌های مفقود اوستا ذکر ایشان رفته بوده است.» (بهار، ۱۳۷۸، ۱۸۰). او از بند هشن ص ۱۰۷-۱۰۰ سند می‌آورد:

«... چون کیومرث به هنگام در گذشت تخمه بداد... چهل سال در زمین بود. با به سر رسیدن چهل سال، ریواس تنی یک ساقه، پانزده برگ مهلی و مهلیانه، از زمین رستند... آن گونه هم بالا بودند که پیدا نبود کدام نر و کدام ماده...» (همان، ۱۷۶).

در روایت‌های دینی تورات و قرآن و اوستای زرتشت هیچ کدام به اندازه‌ی زرتشت از برابری این دو نیمه در آفرینش سخنی به میان نیاورده‌اند در دو روایت دیگر زن از مرد پیدا شده است؛ اما در اینجا فارغ از کیومرث که انسان - غول است زن و مرد توأم با هم متولد شده‌اند. دو همزاد، دو نیمه‌ی ناتمام برابر، که تشخیص آنها ممکن نیست. از این رو این دو نیمه‌ی ناتمام فقط با دین زرتشت از نظر هم‌زادی و توأم بودن برابر هستند و با دو روایت تورات و قرآن مطابقت ندارد.

افلاطون و نیمه‌ی ناتمام

بحث نیمه‌ی ناتمام در کتاب مهمانی یا ضیافت افلاطون آمده است. این کتاب حکایت ملاقات آلکیبیادس و سقراط و چند تن دیگر در مهمانی آگائون است که هر کدام سخنانی درباره‌ی عشق که همان اروس است می‌گویند. این حکایت از زبان آپولو دوروس است که او نیز از زبان آریستودوموس آن را روایت می‌کند. اسطوره‌ی دو نیمه‌ی ناتمام را آریستوفانس بازگو می‌کند. ما نیز با کمی جرح و تعدیل حرف‌های او را برای این قسمت ذکر می‌کنیم. اما قبل از آن، گفتن این نکته خالی از لطف نیست که چند سال پیش مجسمه‌ای جلوی شهرداری اصفهان نصب شده بود که به دلایلی معلوم و نامعلوم برداشته شد. این مجسمه انسان کامل نام داشت. انسانی که در دایره‌ای قرار داشت و قسمتی از اندامش زنانه و قسمتی دیگر مردانه بود. تا اندازه‌ای شبیه و برگرفته از همین سخن افلاطون است از زبان آریستوفانس.

و شاملو در قطعه‌ای می‌سراید:

آن روی دیگر

زشتی هلاکت باری است

ای نیم رخ حیات‌بخش ژانوس!

(در آستانه، ص ۹۸۴)

وی در توضیح آن می‌نویسد: «ژانوس (Janus)، از کهن‌ترین ارباب انواع رمی ست و اعتقادات در باب او بسیار و سخت گونه‌گون و از جمله یکی خدای نگهبان دروازه‌ها بود. او را به شکل دو نیم رخ پشت به پشت نشان می‌داده‌اند که به دو سو - به مشرق و مغرب یا فی‌المثل آینده‌گان و رفته‌گان و یا سیاه و سفید و میلاد و مرگ - نظر می‌کرده است.» (شاملو، ۱۳۸۳، ۱۰۸۴).

و حال روایت آریستوفانس:

«آریستوفانس گفت: اروکسیماخوس، من اروس را به بیانی دیگر خواهم ستود زیرا معتقدم که مردمان نیروی او را چنانکه باید نمی‌شناسند و گرنه با شکوه‌ترین پرستشگاهها را برای او می‌ساختند و بهترین قربانیها را نثار او می‌کردند. راستی این است که اروس بیش از همه خدایان به آدمیان دلبستگی دارد و در مداوای دردی که رهایی از آن بزرگترین نیکیبختیهاست به آنان یاری می‌کند. پس گوش فرادارید تا چگونه نیروی او را بر شما آشکار سازم و هر چه از من می‌شنوید به دیگران بگویید.

ولی بهتر آن است که نخست طبیعت آدمی را بشناسید و از دگرگونیهایی که در آن روی داده است آگاه شوید.

در روزگاران پیشین طبیعت ما مانند امروز نبود و آدمیان تنها مرد وزن نبودند بلکه جنس سومی هم بود که هم مرد بود و هم زن. گرچه این جنس به مرور ایام از میان رفته، نامش هنوز در میان ما باقی است و آن همان «مرد زن» است که امروز تنها به عنوان دشنام بکار می‌رود. از این گذشته تن آدمی در آن روزگاران گرد بود و چهار دست و چهار پا داشت و دو چهره همانند در دو سوی سر. همچنین چهار گوش و دو دستگاه تناسلی داشت و دیگر اعضای او نیز به همین قیاس بودند. او نیز مانند انسان کنونی بر پا می‌ایستاد و به هر سو که می‌خواست می‌رفت. ولی هنگامی که می‌خواست تند بدود از هشت دست و پای خود یاری می‌گرفت و چرخ زنان پیش می‌رفت. علت اینکه آدمیان از سه جنس بودند این است که مرد